

گفت‌وگو با دکتر علیرضا انوشیروانی

نسبت میان ترجمه و ادبیات تطبیقی



خزاعی‌فر: آقای دکتر، در آغاز گفت‌وگو کمی درباره وضعیت رشته ادبیات تطبیقی در ایران در گذشته و حال برایمان بگویید. چرا باید این رشته را توسعه بدهیم؟ لوازم و موانع توسعه این رشته چیست؟ آیا متخصص کافی برای این رشته داریم؟ اصلاً برای این‌که در این رشته صاحب صلاحیت باشیم چه نوع دانشی لازم است؟ به طور کلی دیدگاه گروه‌های ادبیات فارسی نسبت به این رشته چیست؟

انوشیروانی: شادروان استاد ابوالحسن نجفی در مقدمه مقاله «ادبیات تطبیقی و قلمرو آن» که حدود ده سال پیش آن را نوشت^۱ سؤالی مطرح می‌کند: «ادبیات تطبیقی سی

^۱ اصل مقاله در ماهنامه آموزش و پرورش، فروردین ۱۳۵۱، شماره ۷، جلد ۴۷، صص ۴۳۵-۴۴۸ آمده است. فرهنگستان زبان و ادب فارسی این مقاله را در ۱۳۸۷ تجدید چاپ کرد.

سال پیش از برنامه دانشگاه‌های ما حذف شد. چرا؟ کسی نمی‌داند. آیا اکنون وقت آن نرسیده است که این شاخه بسیار مهم و بسیار فعال و بارور علوم انسانی که در همه دانشگاه‌های جهان تدریس می‌شود دوباره وارد برنامه درسی دانشگاه‌های ما شود؟»

تاریخچه ادبیات تطبیقی در ایران به دهه بیست شمسی برمی‌گردد. بانو فاطمه سیاح وقتی کرسی ادبیات تطبیقی را در زمان دکتر سیاسی، رئیس وقت دانشگاه تهران، به عهده گرفت، دروسی در حوزه ادبیات تطبیقی ارائه داد. ایشان استاد ادبیات تطبیقی نبود و دانش‌آموخته رشته ادبیات فرانسه از دانشگاه مسکو بود و پایان‌نامه خود را درباره آناتول فرانس نوشته بود ولی به ادبیات فارسی بسیار علاقه‌مند بود و با چند زبان و ادبیات خارجی هم آشنایی داشت. استاد ابوالحسن نجفی و تنی چند از دیگر بزرگان روزگار ما در کلاس‌های درس وی شرکت می‌کردند. پس از فوت زودهنگام این بانوی فرزانه، برنامه ادبیات تطبیقی به دستور همان رئیس تعطیل می‌شود چون جانشینی برای او نمی‌یابند. من شرح این ماجرا را در مقاله «ضرورت ادبیات تطبیقی در ایران» آورده‌ام لذا این‌جا خلاصه می‌کنم. بعد از او برخی از استادان همچون عبدالحسین زرین‌کوب، خسرو فرشیدورد، حسن هنرمندی و حسن جوادی این برنامه را تا حدی ادامه دادند ولی دوام نیافت. دلیلش هم، به نظر من، عدم توجه به بنیان‌های نظری و تبیین قلمروی پژوهشی این دانش بود. لذا ادبیات تطبیقی در ایران در همین‌جا متوقف ماند. بزرگانی هم که به صورت پراکنده تلاش می‌کردند، متأثر از مکتب فرانسه ادبیات تطبیقی بودند و آن را بخشی از تاریخ ادبیات می‌دانستند و نگاهی اثبات‌گرایانه به ادبیات تطبیقی داشتند. از دهه شصت میلادی، نظریه‌های سنتی ادبیات تطبیقی به چالش کشیده شد و بحث‌های جدیدی مطرح شد که متأسفانه کسی در ایران به آن‌ها نپرداخت به جز استاد ابوالحسن نجفی در آن مقاله‌ای که اشاره کردم. مرحوم استاد جواد حدیدی (۱۳۱۱-۱۳۸۱)، استاد زبان و ادبیات فرانسه دانشگاه مشهد، پس از بازنشستگی به مرکز نشر دانشگاهی در تهران رفت و بعد عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی و به پیشنهاد استاد ابوالحسن نجفی مدیر گروه ادبیات تطبیقی فرهنگستان شد. *از سعدی تا آراگون* (۱۳۷۳/۱۹۹۴م) استاد حدیدی ماحصل مطالعات او در حوزه ادبیات تطبیقی به شمار می‌آید که بر اساس اصول مکتب فرانسه نگاشته است. نکته‌ای که جای تأمل دارد این است که چرا، با توجه به تاریخ درگذشت ایشان در سال ۱۳۸۱، استاد حدیدی هیچ‌گاه در آثار خود به نظریه‌های جدیدی که از نیمه دوم قرن بیستم ظهور کرد

اشاره‌ای نمی‌کنند، حال آن‌که استاد نجفی در سال ۱۳۵۱ مشخصاً مسئله مطالعات بینارشته‌ای ادبیات تطبیقی را مطرح می‌کنند. شاید کسالت شدید استاد حدیدی در سال‌های آخر عمر، این مجال را به ایشان نداد. سپس رئیس فرهنگستان به اصرار این مسئولیت را از سال ۱۳۸۵ بر عهده استاد ابوالحسن نجفی گذاشت و به همت او بود که از سال ۱۳۸۹ نشریه *ادبیات تطبیقی* فرهنگستان به صورت ویژه‌نامه منتشر شد. این مجله توجه خود را به نظریه‌ها و روش‌های تحقیق در ادبیات تطبیقی معطوف نمود و به آسیب‌شناسی ادبیات تطبیقی در ایران پرداخت. البته قبل و بعد از نشریه فرهنگستان، چندین نشریه دانشگاهی دیگر با عنوان‌های مشابه آغاز به کار کردند که هر چند باعث شد نام ادبیات تطبیقی بار دیگر بر سر زبان‌ها بیفتد ولی، به نظر من، عمدتاً به راهی رفتند که بیشتر ادبیات تطبیقی را در ایران با چالش‌های جدی روبه‌رو کرد. این وضعیت خاص ایران نبود و با مروری به ادبیات تطبیقی در سایر کشورها، به‌خصوص کشورهای عرب‌زبان، همین آسیب‌ها را مشاهده می‌کنیم.

گرایش ادبیات تطبیقی (فارسی-عربی) در مقطع کارشناسی ارشد از نیمه دوم دهه هشتاد در برخی از دانشگاه‌های ایران راه‌اندازی شد که به دلیل فقدان استاد متخصص و برنامه‌ریزی علمی دقیق موفقیتهایی به دست نیاورد، ولی از سال تحصیلی ۹۵-۱۳۹۴ پس از بازبینی و تجدیدنظر به مثابه یکی از گرایش‌های کارشناسی ارشد در رشته زبان و ادبیات فارسی راه را ادامه داد. اخیراً دانشگاه شیراز برنامه آموزشی کارشناسی ارشد این رشته را به صورت رشته‌ای مستقل و بینارشته‌ای برای تصویب شورای برنامه‌ریزی وزارت علوم فرستاده است. امیدواریم با تصویب این رشته راه برای گسترش این دانش نوپا در ایران فراهم آید. باید بپذیریم که ادبیات تطبیقی، مانند رشته نوپای مطالعات ترجمه، رشته آکادمیک مستقلی است و هر کسی که ادبیات ملی یا خارجی می‌داند لزوماً متخصص ادبیات تطبیقی نیست.

رشته ادبیات تطبیقی می‌تواند پل ارتباطی بین فرهنگ‌ها، زبان‌ها، ملل و رشته‌های مختلف علوم انسانی و حتی رشته‌های تجربی باشد و موجب شناخت بهتر دیگری شود. این نیازی فرهنگی در جهان آشفته امروز است تا ملت‌ها و فرهنگ‌های مختلف از طریق آشنایی با یکدیگر و یافتن مشترکات فرهنگی و تعامل با یکدیگر به فهم عمیق‌تری از یکدیگر دست یابند و جنگ و خشونت، جای خود را به دوستی و تحمل دیگری بدهد. به همین دلیل است که اصولاً نمی‌توان ادبیات تطبیقی را به مقایسه

ادبیات دو فرهنگ یا زبان محدود کرد. ادبیات تطبیقی، از یک طرف، از مرزهای جغرافیایی و زبانی عبور می‌کند و به پدیده ادبیات به مثابه پدیده‌ای جهانی می‌رسد و از طرف دیگر، به بررسی ادبیات و علوم انسانی و هنرهای زیبا می‌رسد. ادبیات تطبیقی مانند هر رشته دیگری حوزه‌های تخصصی خود را دارد و محدود کردن آن به گرایش‌های در گروهی باعث می‌شود تمام ابعاد این رشته برای علاقه‌مندان تبیین نگردد و ابتر شود. اساس رشته ادبیات تطبیقی کار گروهی است. متخصصان این رشته در کنار متخصصان ادبیات ملی و خارجی و سایر رشته‌ها دست به پژوهش‌های نوین و بکری می‌زنند که پنجره‌های جدیدی برای نگرستن به قلمروی ادبیات باز می‌کند و همان‌طور که بارها گفته‌ام، ادبیات تطبیقی پایان انزوای علوم انسانی است.

خزاعی‌فر: ظاهراً اولین بار گوته بود که از ادبیات تطبیقی یا ادبیات جهانی صحبت کرد. گوته آرزو داشت وضعیتی ایجاد شود که در آن آثار ادبی شاخص کشورهای مختلف جهان در کنار یکدیگر از فرصت مساوی برای شناخته شدن برخوردار شوند. امروزه ادبیات جهانی که گوته پیش‌بینی می‌کرد تحقق یافته اما آنچه گوته پیش‌بینی نمی‌کرد این بود که قانون بقای اصلح بر این ادبیات حاکم باشد. چنان‌که کازانوآ می‌گوید، فرهنگ‌های مسلط هستند که تعیین می‌کنند چه چیزی ادبیات است و چه چیزی ادبیات نیست. چه کتابی باید چاپ شود و چه کتابی نباید چاپ بشود. لارنس ونوتی نیز به اتکای آمار و ارقام نشان می‌دهد ترجمه مسیری یک‌طرفه پیدا کرده، یعنی جریان ترجمه از انگلیسی به سوی زبان‌های دیگر است و نه برعکس. در این مورد توضیحی بدهید.

انوشیروانی: گوته، همان‌طور که شما اشاره کردید، اولین متفکری بود که درباره ادبیات جهان صحبت کرد و به غربیان توصیه کرد ادبیات شرق و سایر ملل را بخوانند و در تأیید این سخن می‌گفت: «آن‌وقت که ما در جنگل زندگی می‌کردیم، چینی‌ها رمان می‌نوشتند». خود او به ادبیات سایر فرهنگ‌ها، به‌خصوص ادبیات فارسی، علاقه‌مند بود و مجموعه اشعار خود را *دیوان شرقی-غربی* نامید. البته گوته فقط فکری را مطرح کرد و هیچ‌گاه چارچوب روشنی برای ادبیات جهان مطرح نکرد و این صاحب‌نظران بعدی بودند که دنبال فکر گوته را گرفتند و آن را تئوریزه کردند. ادبیات تطبیقی از بدو تولد اروپامحور بود و این اروپامحوری تا دهه‌ها، گفتمان غالب به حساب می‌آمد. از دهه هفتاد میلادی به بعد استادانی مانند اوئن آلدریچ، فرانسوا یوست، ارال ماینر و ادوراد سعید و بعد هم گایاتری اسپیواک خط بطلان بر ادبیات تطبیقی اروپامحور کشیدند و

مرگ آن را اعلام کردند. در این میان دیوید دمراش، استاد ادبیات تطبیقی دانشگاه هاروارد، جایگاه ویژه‌ای دارد.

خزاعی‌فر: در سال‌های اخیر، صحبت‌هایی درباره تغییر نقش ترجمه در پژوهش‌های ادبیات تطبیقی و همکاری بین این دو رشته می‌شنویم. بفرمایید نسبت میان این دو رشته در گذشته چگونه بوده و چگونه این نسبت تغییر کرده است؟

انوشیروانی: ارتباط ادبیات تطبیقی با ترجمه‌پژوهی بسیار پیچیده است. نظریه‌پردازان سنتی ادبیات تطبیقی معتقد بودند باید هر اثری را به زبان اصلی خواند و لذا دانستن چند زبان خارجی اصلی تردیدناپذیر بود. این امر موجب بروز مشکلاتی شد از جمله اروپامحوری ادبیات تطبیقی که قلمروی آن منحصر به ادبیات اروپا بود. به تدریج از دهه هفتاد میلادی تطبیق‌گران به یادگیری زبان‌های شرقی نیز روی آوردند، ولی دانستن چند زبان عمده شرقی برای شناخت ادبیات بقیه جهان کافی نبود. منتقدان پسااستعماری همچون سعید و اسپیواک ادبیات تطبیقی اروپامحور را مطرود می‌دانستند. از طرف دیگر، نقش ترجمه در تکوین فرهنگ‌های ملی هر روز توجه بیشتری را به خود جلب می‌کرد. اصولاً تأثیر ادبیات ترجمه‌شده بر نظام ادبی، دست‌کم گرفته می‌شد. نظریه نظام‌های چندگانه ابن زوهر و گیدئون توری به بحث‌های جدیدی دامن زد که قبلاً به آن‌ها توجهی نمی‌شد. در مثل، چرا در برخی فرهنگ‌ها ترجمه رونق بیشتری دارد و در برخی دیگر کمتر؟ ارتباط ترجمه با قدرت چگونه است؟ آیا نگارش تاریخ ادبیات ملی بدون توجه به ترجمه امکان‌پذیر است و مبنای علمی دارد؟ نقش ترجمه در پیدایش ژانرهای ادبی چیست؟

تیموژکو در این زمینه تحقیقات ارزشمندی انجام داده است. بعد لوفور و باسنت هم به این جمع اضافه می‌شوند. سوزان باسنت در کتاب *نقدی انتقادی بر ادبیات تطبیقی* (۱۹۹۳) به بررسی اهمیت جایگاه ترجمه در ادبیات تطبیقی می‌پردازد و می‌گوید وقت آن فرا رسیده که ادبیات تطبیقی جای خود را به مطالعات ترجمه و مطالعات پسااستعماری و مطالعات فمینیسم بدهد. البته باسنت در مقاله‌ای که سیزده سال بعد می‌نویسد، «تأملی بر ادبیات تطبیقی در قرن بیست و یکم» (۲۰۰۶)، ضمن مؤکد کردن اهمیت مطالعات پسااستعماری و ترجمه‌پژوهی اشاره می‌کند که این حوزه‌ها می‌توانند در کنار یکدیگر فعالیت کنند و از نتایج تحقیقات یکدیگر بهره‌مند شوند. به نظر باسنت

ادبیات تطبیقی آن‌گاه به بیراهه می‌رود که فقط به مقایسه بیندیشد و از تفاوت‌های فرهنگی و بافت تاریخی آثار ادبی غافل شود.

غالب نظریه‌پردازان در حوزه ادبیات تطبیقی و ترجمه در یک اصل با هم مشترکند و آن این‌که معتقدند ترجمه امری خلاقانه است. اینان سلسله مراتب سنتی در مورد ترجمه را قبول ندارند و اصل وفاداری به متن اصلی را به چالش می‌کشاند و با سیدنی موافق نیستند که مترجم، برده نویسنده است. باسنت در فصل هشتم کتابی که ذکر کردم، «از ادبیات تطبیقی تا ترجمه‌پژوهی»، بر این نکته تأکید می‌کند که ترجمه، امری فرعی و اشتقاقی نیست و به پیچیدگی‌های ترجمه اشاره می‌کند. ابن زوهر می‌گوید که ادبیات‌های حاشیه‌ای شدیداً تحت تأثیر ترجمه قرار می‌گیرند ولی در عین حال به قول پاسکال کازانوا در کتاب *جمهوری جهانی ادبیات* (۲۰۰۴) همین ادبیات حاشیه‌ای قادر هستند روح تازه‌ای در کالبد ادبیات فرانسه به مثابه ادبیاتی که در مرکز قرار دارد بدمند. آندره لوفور ترجمه را نوعی بازنویسی می‌داند و با باسنت هم‌صدا می‌شود که ترجمه نیروی شکل‌دهنده فرهنگ است.

دیوید دمراش، استاد و مدیر گروه ادبیات تطبیقی دانشگاه هاروارد، نیز بر نقش ترجمه در مطالعات ادبیات تطبیقی تأکید می‌کند و معتقد است که استفاده از ترجمه در پژوهش‌های ادبیات تطبیقی امری اجتناب‌ناپذیر است. ترجمه خوب برای او ترجمه‌ای است که فرهنگ مبدأ را حفظ کند، لذا در ترجمه، آشنایی دست‌کم کلی با فرهنگ مبدأ ضروری است. او می‌پذیرد که ما هنگام ترجمه چیزی را از دست می‌دهیم ولی همزمان چیزی هم به دست می‌آوریم. یک اثر وقتی ترجمه می‌شود به اثری نو تبدیل می‌شود و زندگی مستقل و نوینی را آغاز می‌کند و بدین‌سان راه جدیدی برای پژوهش در ادبیات تطبیقی می‌گشاید. پُر واضح است که امروزه مطالعات ادبیات تطبیقی بدون توجه به ترجمه امکان‌پذیر نیست.

امروزه نظریه‌پردازان بنام ادبیات تطبیقی بر این باورند که چون دانستن تمام زبان‌های جهان، امری ناممکن است باید از ترجمه‌های خوب ادبیات جهان در پژوهش‌های ادبیات تطبیقی استفاده کرد. مگر غربی‌ها هومر و آوید و دانته و بوکاچیو و نیچه و ایسن و داستایفسکی و تالستوی و گارسیا مارکز و بورخس و کافکا و سارتر و کامو و هسه و هزاران نویسنده و فیلسوف و رمان‌نویس دیگر را به ترجمه انگلیسی نمی‌خوانند؟ ترجمه به تعبیری ارباب تمدن‌هاست. تمدن‌های بشری بسیار مدیون ترجمه

هستند. بدون ترجمه، فرهنگ‌ها رشد نمی‌کردند. یک نفر هر قدر هم وقت و استعداد زبان‌آموزی داشته باشد چند زبان می‌تواند یاد بگیرد؟

خزاعی‌فر: حقیقتاً هنوز رابطه میان ترجمه ادبی و ادبیات تطبیقی برایم مشخص نشده است. از قول باسنت گفتید که بررسی ادبیات تطبیقی بدون توجه به ترجمه امکان‌پذیر نیست. ولی ما در این‌جا به نوعی تضاد برمی‌خوریم. پژوهشگر ادبیات تطبیقی به دلیل ناآشنا بودن به یک زبان، به ادبیات آن زبان دسترسی ندارد، پس طبعاً نیاز به ترجمه‌ای دارد که به قول دیوید دمراش فرهنگ مبدأ را حفظ کند، یعنی ترجمه‌ای آشنایی‌زدا. ولی معمولاً ترجمه‌هایی که از آثار ادبی می‌شود ترجمه‌هایی آشنایی‌زدا نیستند چون مخاطب آن‌ها پژوهشگران ادبیات تطبیقی نیستند بلکه کسانی هستند که می‌خواهند از ترجمه ادبی لذت ببرند. برای مثال، ترجمه دیک دیویس از کتاب دایی جان ناپلئون ترجمه‌ای است که تا حد زیادی از آن فرهنگ‌زدایی شده. یا برخی از ترجمه‌هایی که در ایران از آثار ادبی صورت می‌گیرد به دلیل ناتوانی مترجمان تصور درستی از قدرت ادبی نویسنده به خواننده نمی‌دهد. آیا این‌جا تضادی وجود ندارد؟

انوشیروانی: دیوید دمراش می‌پذیرد که در فرایند ترجمه چیزی از دست می‌دهیم ولی می‌گوید چیزی هم به دست می‌آوریم. ترجمه امکان‌گردش آثار ادبی را در سایر فرهنگ‌ها میسر می‌سازد. به نظر من دمراش به نوعی اعتدال در ترجمه معتقد است، یعنی ترجمه‌ای که در حین آشنا ساختن خواننده با فرهنگ دیگری، ترجمه لفظی هم نباشد. من ترجمه انگلیسی دایی جان ناپلئون دیک دیویس را نخوانده‌ام ولی ترجمه *منطق‌الطیر عطار* دیویس هم سلیس و روان است و هم روح اثر اصلی را حفظ کرده است یا ترجمه *شاهنامه* دیویس. لئونارد لوئیسون ترجمه بسیار خوبی از غزلیات حافظ دارد که با شرح و توضیحات فراوانی همراه است که به درک خواننده از فرهنگ مبدأ کمک می‌کند. حسن جوادی و مایکل هیلمن ترجمه‌های خوبی از اشعار فروغ فرخزاد کرده‌اند. از رمان‌های سیمین دانشور یا صادق هدایت هم ترجمه‌های نسبتاً خوبی داریم که برای تدریس ادبیات جهان مناسب است.

در این نکته با شما موافقم که ناتوانی برخی مترجمان ما در ترجمه، تصویر درستی از قدرت ادبی نویسنده به خواننده نمی‌دهد. این برمی‌گردد به آشفته بازار ترجمه در ایران. هر کسی قدری زبان بداند قلم به دست می‌گیرد و ترجمه می‌کند. ما هیچ سازمان و نهادی نداریم که حتی امهات کتاب‌هایی را که باید مثلاً در حوزه فلسفه ترجمه شوند تعیین کند و عده‌ای مترجم قدر را برای ترجمه آن‌ها شناسایی و به کار گیرد. لذا ترجمه

در ایران امری سلیقه‌ای و کتره‌ای شده است. بیشتر ذوق ناشر و بازار کتاب، تعیین‌کننده است و نه اولویت‌های ادبی و فرهنگی. شاید یکی از علل جهانی نشدن ادبیات معاصر ایران، همین کم‌توجهی به ترجمه باشد. می‌بینیم که در مثل رمان‌های اورهان پاموک به بیش از سی و سه زبان دنیا ترجمه می‌شوند ولی آثار نویسندگان و شاعران برجسته معاصر ایران به سختی به یک یا دو زبان ترجمه می‌شوند.

خزاعی‌فر: جناب دکتر انوشیروانی بفرمایید نظریه دریافت چیست و چه کاربردی در مطالعات تاریخی ترجمه دارد؟

انوشیروانی: نظریه دریافت از منظر ادبیات تطبیقی به معنای پذیرش ادبی یک نویسنده در فرهنگ و زبان دیگری است. می‌توانیم از این نظریه با عنوان‌های دیگری همچون نظریه اقبال یا شهرت ادبی نیز یاد کنیم. البته این نظریه با نظریه نقد خواننده‌محور هم‌پوشانی‌هایی دارد ولی در ادبیات تطبیقی آن را حوزه‌ای در قلمروی پژوهش‌های ادبی می‌دانیم. به سخن دیگر، این نظریه حوزه جدیدی برای تطبیق‌گران می‌گشاید که بسیار این روزها مورد توجه قرار گرفته است. لذا شاید بهتر باشد در این گفت‌وگو من از واژه «اقبال ادبی» استفاده کنم. کتاب‌ها و مقالاتی از قبیل اقبال ادبی میلتن در امریکا، اقبال ادبی والتر اسکات و جین آستین در اروپا، اقبال ادبی ویلیام بلیک در ژاپن، اقبال ادبی امیلی دیکنسون در ادبیات جهان، اقبال ادبی جیمز جویس در ادبیات ملل مختلف، اقبال ادبی ارنست همینگوی در فرانسه و سایر کشورهای اروپایی و آسیایی و همچنین اقبال مولوی در امریکا و اقبال خیام در انگلستان و ادبیات جهان، اقبال حافظ و سعدی در ادبیات اروپا و جهان، نمونه‌هایی از این دست پژوهش‌ها هستند. اقبال ادبی به عوامل مختلفی بستگی دارد از جمله کیفیت ترجمه و شهرت مترجم، شهرت نویسنده در فرهنگ و زبان و مبدأ، معرفی (book review) و نقد آثار ادبی نویسنده در فرهنگ مقصد، اعتبار ناشران آثار نویسنده در فرهنگ مقصد، مقدمه‌ها و پیشگفتارهای آثار ترجمه شده؛ در برخی موارد نیز اقتباس‌های سینمایی از آثار نویسنده در اقبال و بخت ادبی نویسنده‌ای در فرهنگ و زبان و دیگر مؤثر هستند. البته به خاطر داشته باشیم که اقبال ادبی در خلأ اتفاق نمی‌افتد و همواره باید شرایط اجتماعی، تاریخی، فرهنگی و سیاسی فرهنگ پذیرنده را در این مطالعات در نظر گرفت.

خزاعی‌فر: فرمودید در چارچوب ادبیات تطبیقی، نظریه «اقبال ادبی» را حوزه‌ای برای تطبیق‌گران در قلمروی پژوهش‌های ادبی می‌دانند. ولی سؤالاتی که در پژوهش‌های مربوط به اقبال ادبی مطرح است به نظر می‌رسد سؤالات مورد توجه پژوهشگران ترجمه هم باشد. مرز میان این دو دسته پژوهش را چگونه می‌توان تعیین کرد؟ به نظر می‌رسد حوزه اقبال ادبی و حوزه مطالعات ترجمه از دو سوی متفاوت به پدیده‌ای واحد یعنی ادبیات ترجمه‌شده می‌نگرند: اولی به وجه ادبیات ترجمه‌شده نظر دارد و دومی به وجه ترجمه آن.

انوشیروانی: کاملاً درست می‌فرمایید. ادبیات تطبیقی ماهیتی بینارشته‌ای دارد و نه تنها با مطالعات ترجمه که با مطالعات فرهنگی و پسااستعماری هم همپوشانی دارد. ولی همان‌طور که شما به درستی اشاره کردید وجه مورد نظر آن‌ها تفاوت دارد. تطبیق‌گران وقتی به اقبال ادبی نگاه می‌کنند هم‌زمان بحث تأثیرات ادبی را هم مد نظر دارند. به سخن دیگر، تأثیر ادبی نتیجه اقبال ادبی است یا برعکس اقبال ادبی نتیجه تأثیر ادبی است. تطبیق‌گران علل اجتماعی و فرهنگی و سیاسی ترجمه را نیز مؤکد می‌کنند؛ یعنی آن‌ها اقبال ادبی را فقط در هنر و خلاقیت مترجم نمی‌بینند و هدف نهایی آن‌ها به دامنه تأثیرگذاری اثر ترجمه‌شده در ادبیات ملی می‌رسد.

خزاعی‌فر: ترجمه اگرچه در تقریباً تمام جهان کم و بیش صورت می‌گیرد اما در هر جامعه کم و کیف آن تابع شرایط اجتماعی و فرهنگی آن جامعه است. چگونه می‌توان از مطالعات ترجمه در توصیف وضعیت فرهنگی و تاریخی ایران استفاده کرد و نظریات و روش‌های متداول در مطالعات ترجمه را در موقعیت ایران به کار بست و بدین‌ترتیب نظریه‌های ترجمه را نقد و بومی کرد؟

انوشیروانی: با توجه به نظریات جدید ترجمه می‌دانیم که ماهیت عمل ترجمه، لایه‌های پیچیده بسیاری دارد. ترجمه بی‌شک متأثر از شرایط اجتماعی و فرهنگی جامعه‌ای است که ترجمه در آن صورت می‌گیرد. دیگر کسی به ترجمه به مثابه صرفاً برگردان متنی از زبانی به زبان دیگر نگاه نمی‌کند. چرا مترجمی اثر یا نویسنده خاصی را برای ترجمه انتخاب می‌کند، چرا این ترجمه در زمان و شرایط خاصی صورت می‌گیرد یا از آن استقبال می‌شود از جمله نکاتی است که مترجم مورد نظر قرار می‌دهد. بدین‌سان روشن است، همان‌طور که شما اشاره کردید، ترجمه می‌تواند برای توصیف شرایط اجتماعی و فرهنگی جامعه به کار گرفته شود. ارتباط ترجمه با نظریه پذیرش که در سؤال اول شما

توضیح دادم مبتنی بر همین اصل است. این را هم اضافه کنم که نظریه پردازان این حوزه معتقدند که هر ترجمه‌ای با تفسیر همراه است، حال میزان آن در ترجمه‌های مختلف متفاوت است. این تفسیر بستگی به نظام اندیشیدن، یا به عبارت دیگر، ایدئولوژی مترجم دارد. لذا هیچ مترجم ادبی، کتابی را تصادفی انتخاب نمی‌کند.

ویلیام کارلوس ویلیامز می‌گوید: تألیف خوب است، اما اگر بتوانم حرفم را (از نظر شکل و قالب) با ترجمه آثار دیگران بیان کنم، آن هم ارزشمند است. چه فرقی می‌کند؟ (به نقل از «چرا ترجمه مهم است» ترجمه مزده دقیقی). ارتباط بینادهنی نویسنده و مترجم این‌جا روشن می‌شود. مترجم حرف خودش را از زبان نویسنده بیان می‌کند. من این نکته را در مقاله معروف فوکو «نویسنده چیست؟» به‌خوبی می‌بینم. فوکو در این مقاله بر خلاف بارث، مرگ نویسنده را اعلام نمی‌کند بلکه نویسنده را برساخته‌گفتمان‌های جامعه می‌داند. شما اگر به ترجمه‌های دوران مختلف در ایران نگاه کنید این ارتباط را به وضوح می‌بینید. به سخن دیگر، مترجم با ترجمه اثری یا تلاش می‌کند گفتمانی را در جامعه خود تثبیت کند یا مطرود برشمارد.

این‌جاست که می‌توان از نظریه‌های موجود برای بررسی انتقادی و تحلیلی ترجمه‌های ایران سود جست. البته این را هم اضافه کنم که نظریه‌ها هم شکل‌گرفته از اوضاع و شرایط اجتماعی و فرهنگی خود هستند و لازم است که آن‌ها را بومی کرد یعنی آن‌ها را در خارج بافت خودشان تحلیل نکنیم. به همین دلیل است که اصولاً نظریه‌ها مدام در حال تغییر هستند چون شرایط اجتماعی در حال تغییر است. پایان‌نامه‌هایی که من در ایران دیده‌ام بیشتر دغدغه مقایسه متن اصلی با متن ترجمه‌شده را دارند که کاری سنتی است. این نوع پایان‌نامه‌ها هنوز در دانشگاه‌های ما پا نگرفته و بیشتر همان دید سنتی مقابله با متن اصلی غالب است.
